





ویرنه نامه

ولادت حضرت محمد و امام صادق



و سر بسوی آسمان بلند کرد و بدان نگریدست، و نوری از من تابش کرد و در آن نور شنیدم گوینده ای می گفت: تو آقای مردم را زادی او را محمد نام بگذار. آنگاه او را بنزد عبدالمطلب بردند و آنچه را مادرش آمنه گفته بود به عبدالمطلب گزارش دادند، عبدالمطلب او را در دامن گذارده گفت:

الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الایردان قد ساد فی المهد علی الغلما ستایش خدائی را که بمن عطا فرمود این فرزند پاک و خوشبو را که در گهواره بر همه پسران آقا است.

آنگاه او را به ارکان کعبه تعویذ کرد. (یعنی او را بکنار خانه کعبه آورد و برای سلامتی و پناه او از شر شیاطین و دشمنان، بدنش را به چهار گوشه کعبه مالید.) و درباره او اشعاری سرود. ابلیس در آن شب یاران خود را فریاد زد (و آنها را بیاری طلبید) و چون اطرافش جمع شدند بدو گفتند: ای سرور چه چیز تو را بهراس و وحشت افکنده؟ گفت: وای بر شما از سر شب تابحال اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم و بطور قطع در روی زمین اتفاق تازه و بزرگی رخ داده که از زمان ولادت عیسی بن مریم تاکنون سابقه نداشته، اینک بگردید و به بینید این اتفاق چیست؟

آنها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند: ما که تازه ای ندیدیم.

ابلیس گفت: این کار شخص من است آنگاه در دنیا به جستجو پرداخت تا به حرم (مکه) رسید، و مشاهده کرد فرشتگان اطراف آنرا گرفته اند، خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر او بانگ زده مانع ورود او شدند، به سمت غار حری رفت و چون گنجشکی گردید و خواست در آید که جبرئیل بر او نهیب زد: برو ای دور شده از رحمت حق! ابلیس گفت: ای جبرئیل از تو سؤالی دارم؟

گفت: بگو، پرسید: از دیشب تاکنون چه اتفاق تازه ای در زمین رخ داده؟

پاسخداد: محمد (صلی الله علیه و آله) بدنیا آمده.

شیطان پرسید: مرا در او بهره ای هست؟ گفت: نه.

پرسید: در امت او چطور؟

گفت: آری. ابلیس که این سخن را شنید گفت: خوشنود و راضیم.

و در حدیث دیگری که در کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق نقل است که در شهر مکه شخصی یهودی سکونت داشت و نامش یوسف بود، وی هنگامی که ستارگان را در حرکت و جنبش مشاهده کرد با خود گفت: این تحولات آسمانی بخاطر ولادت همان پیغمبری است که در کتاب های ما ذکر شده که چون به دنیا آید، شیاطین رانده شوند و از رفتن به آسمان ها ممنوع گردند. و چون صبح شد به مجلسی که چند تن از قریش در آن بودند آمد، و بدانها گفت: آیا دوش در میان شما مولودی بدنیا آمده؟ گفتند: نه.

گفت: سوگند به تورات که وی به دنیا آمده و آخرین پیغمبران است و اگر اینجا متولد نشده، حتما در فلسطین متولد گشته است.

این گفتگو گذشت و چون قریشیان متفرق شدند و به خانه های خود رفتند، داستان گفتگوی با آن یهودی را با زنان و خاندان خود بازگو کردند و آنها گفتند: آری دیشب در خانه عبد الله بن عبدالمطلب پسری متولد شده.

این خبر را به گوش یوسف یهودی رساندند، وی پرسید: آیا این مولود پیش از آنکه من از شما پرسش کردم به دنیا آمده یا بعد از آن؟ گفتند: پیش از آن! گفت: آن مولود را به من نشان دهید.

قریشیان او را به درب خانه آمنه آوردند و بدو گفتند: فرزند خود را بیاور تا این یهودی او را ببیند، و چون مولود را آوردند و یوسف یهودی او را دیدار کرد، جامه

بیشتر سیره نویسان متفق قول اند که تولد پیامبر گرامی اسلام ﷺ در عام الفیل در سال ۵۷۰ میلادی بوده است. زیرا آن حضرت به طور قطع، در سال ۶۳۲ میلادی درگذشته است و سنّ مبارک او ۶۲ تا ۶۳ سال بوده است. بنابراین، ولادت او در حدود ۵۷۰ میلادی خواهد بود.

اکثر محدثان و مورخان بر این قول اتفاق دارند که تولد پیامبر، در ماه ربیع الاول بوده، ولی در روز تولد او اختلاف دارند. معروف میان محدثان شیعه این است که آن حضرت، در هفدهم ربیع الاول، روز جمعه، پس از طلوع فجر چشم به دنیا گشود؛ و مشهور میان اهل تسنن این است که ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است (مقریزی، در الامتاع، صفحه ۳ همه اقوالی را که در روز و ماه و سال تولد آن حضرت وجود دارد، آورده است).

### شب ولادت

در روایات ما آمده است که در شب ولادت آن حضرت حوادث مهم و اتفاقات زیادی در اطراف جهان بوقوع پیوست که پیش از آن سابقه نداشت و یا اتفاق نیفتاده بود که از جمله آن داستان اصحاب فیل، که در قصیده معروف برده نیز آمده که چند بیت آن چنین است:

یوم تفرس منه الفرس انهم / قد انذروا بحلول البؤس و الفئم

وبات ایوان کسری و هو منصدع / کشل اصحاب کسری غیر ملتئم

النار خامدة الانفاس من اسف / علیه و النهر ساهی العین من سدم

وساء ساوه ان غاضت بحیرتها / ورد واردها بالغیظ حین ظم

کان بالنار ما بالماء من بلل / حزنا و بالماء ما بالنار من ضم

وشاید جامعترین حدیث در این باره حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب امالی بسند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ترجمه اش چنین است که آن حضرت فرمود: ابلیس به آسمانها بالا می رفت و چون حضرت عیسی «ع» بدنیا آمد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا می رفت، و هنگامیکه رسول خدا ﷺ بدنیا آمد از همه آسمان های هفتگانه ممنوع شد، و شیاطین بوسیله پرتاب شدن ستارگان ممنوع گردیدند، و قریش که چنان دیدند گفتند: قیامتی که اهل کتاب می گفتند بر پا شده!

عمرو بن امیه که از همه مردم آن زمان به علم کهنانت و ستاره شناسی دانانتر بود بدانها گفت: بنگرید اگر آن ستارگانی است که مردم بوسیله آنها راهنمایی می شوند و تابستان و زمستان از روی آن معلوم گردد پس بدانید که قیامت بر پا شده و مقدمه نابودی هر چیز است و اگر غیر از آنها است امر تازه ای اتفاق افتاده.

و همه بت ها در صبح آن شب به رو در افتاد و هیچ بتی در آن روز بر سر پا نبود، و ایوان کسری در آن شب شکست خورد و چهارده کنگره آن فرو ریخت و دریاچه ساوه خشک شد و وادی سماوه پر از آب شد.

آتشکده های فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش گردید و مؤبدان فارس در خواب دیدند شترانی سخت اسبان عربی را یدک می کشند و از دجله عبور کرده و در بلاد آنها پراکنده شدند، و طاق کسری از وسط شکست خورد و رود دجله در آن وارد شد و در آن شب نوری از سمت حجاز بر آمد و همچنان بسمت مشرق رفت تا بدانجا رسید، فردای آن شب تخت هر پادشاهی سرنگون گردید و خود آنها گنگ گشتند که در آن روز سخن نمی گفتند.

دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید، و هر کاهنی که بود از تماس با همزاد شیطانی خود ممنوع گردید و میان آنها جدائی افتاد.

آمنه گفت: بخدا فرزندم که بر زمین قرار گرفت دست های خود را بر زمین گذارد



ویرنه نامه

ولادت حضرت محمد و امام صادق



از شانه مولود کنار زد و چشمش به خال سیاه و درشتی که روی شانه وی بود، بیفتاد در این وقت قرشیان مشاهده کردند که حالت غش بر آن مرد یهودی عارض شد و به زمین افتاد و قرشیان تعجب کرده و خندیدند.

یهودی برخاست و گفت: آیا می خندید؟ باید بدانید که این پیغمبر شمشیر است که شمشیر در میان شما می نهد...

قرشیان متفرق شده و گفتار یهودی را برای یکدیگر تعریف می کردند.

و در حدیثی که مرحوم کلینی شبیه به روایت بالا از مردی از اهل کتاب نقل کرده آن مرد کتابی به قرشیان که ولید بن مغیره و عتبه بن ربیع و دیگران در میانشان بود، رو کرده و گفت: نبوت از خاندان بنی اسرائیل خارج شد و به خدا این مولود همان کسی است که آنها را پراکنده و نابود سازد! قریش که این سخن را شنیدند خوشحال شدند، مرد کتابی که دید آنها خوشنود شدند بدیشان گفت: خرسند شدید! به خدا سوگند این مولود چنان سطوت و تسلطی بر شما پیدا کند که زبان زد مردم شرق و غرب گردد.

در کتاب اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات جلد اول صفحه ۲۲۳ با عبارتی دیگر آمده:

وَرَوَى أَبُو عَلِيٍّ الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرِسِيُّ فِي كِتَابِ إِعْلَامِ الْوَرَى بِإِعْلَامِ الْهَدَى قَالَ: رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجَالِهِ قَالَ: كَانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ: فَلَمَّا رَأَى النَّجُومَ تُقَدِّفُ وَتَتَحَرَّكُ لَيْلَةً وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَذَا نَبِيُّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، لِأَنَّا نَجِدُ فِي كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ رُجِمَتِ الشَّيَاطِينُ وَحُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَادِي قُرَيْشٍ إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ لِيُبَيِّرَنَّكُمْ ذَهَبَتِ النَّبُوءَةُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَيِّدِ.

ابو سفیان از روی تمسخر گفت: او به مردم شهر خود تسلط می یابد!

آنچه در روایات ما آمده برخی از این حوادث در روایات اهل سنت نیز ذکر شده اما در بسیاری از آنها این حوادث قبل از بعثت رسول خدا ﷺ ذکر شده نه مقارن ولادت. مانند روایاتی که در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و جاهای دیگر است و در صحیح بخاری نیز از ابن عباس روایت شده (صحیح البخاری، ج ۶ ص ۷۳) و فخر رازی نیز در تفسیر آیه شریفه «فمن يستمع الآن يجدها شهابا رصدا» (سوره جن، آیه ۹) در مورد منع شیاطین از نفوذ در آسمان ها و تیرهای شهاب همین گفتار را داشته و اقوالی در این باره نقل کرده (مفاتیح الغیب، ج ۸ ص ۲۴۱، بحار الانوار، ج ۱۵ ص ۳۳۱ (سبطین) و از ابی بن کعب نیز حدیثی در این مورد نقل کرده اند که گفته است:

«لم يرم بنجم منذ رفع عيسى عليه السلام حتى بعث رسول الله ﷺ» (۵) و در اشعار بعضی از شاعران عرب نیز قسمتی از این حوادث در مورد مبعث آمده مانند اشعار زیر که از شاعری بنام قیروانی نقل شده که می گوید:

و صرح كسرى تداعى من قواعد و انفاض منكسر الوداج ذاميل و نار فارس لم توقد و ما خمدت مذالف عام و نهر القوم لم يسيل خرت لمبعثه الاوثان و انبعثت ثواقب الشهب ترمى الجن بالشعل

مراسم نامگذاری پیامبر اسلام

روز هفتم فرا رسید. عبدالمطلب، برای عرض سپاسگزاری به درگاه الهی گوسفندی کشت و گروهی را دعوت کرد و در آن جشن باشکوه، که از عموم قریش دعوت شده بود؛ نام فرزند خود را محمد گذارد. وقتی از او پرسیدند: چرا نام فرزند خود را محمد انتخاب کردید، در صورتی که این نام در میان اعراب کم سابقه است؟ گفت: خواستم که در آسمان و زمین ستوده باشد. در این باره حسان بن ثابت شاعر رسول خدا چنین می گوید: فشق له من اسمه ليجله

فذوالعرش محمود و هذا محمد أفريدگار، نامی از اسم خود برای پیامبر مشتق نمود. از این جهت خدا محمود (پسندیده) و پیامبر او محمد (ستوده) است و هر دو کلمه از یک ماده مشتقند و یک معنی را می رسانند (سیره حلبی، ج ۱ / ۹۳).

قطعاً الهام غیبی در انتخاب این نام بی دخالت نبوده است. زیرا نام محمد، اگر چه در میان اعراب معروف بود، ولی کمتر کسی تا آن زمان به آن نام نامیده شده بود. طبق آمار دقیقی که بعضی از تاریخ نویسان به دست آورده اند، تا آن روز فقط شانزده نفر به این اسم نامگذاری شده بودند. چنانکه شاعر در این باره گوید:

ان الذين سموا باسم محمد من قبل خير الناس ضعف ثمان (سیره حلبی، ج ۱ / ۹۷)

کسانی که به نام محمد، پیش از پیامبر اسلام نام گذاری شده بودند، شانزده نفر بودند.

« احمد» یکی از نام های مشهور پیامبر خدا ﷺ

هر کس مختصر مطالعه ای در تاریخ زندگی رسول اکرم ﷺ داشته باشد، می داند که آن حضرت، از دوران کودکی دو نام داشت و مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند. یکی محمد که جد بزرگوارش عبدالمطلب برای او انتخاب کرده بود، و دیگری احمد که مادرش آمنه او را به آن، نامیده بود. این مطلب یکی از مسلمات تاریخ اسلام است و سیره نویسان این مطلب را نقل کرده اند و مشروح این مطلب را در سیره حلبی می توانید بخوانید (انسان العیون فی سیره الامین و المؤمن، ج ۱ / ۹۳ - ۱۰۰).

عموی گرامی وی، ابوطالب که پس از درگذشت عبدالمطلب کفالت و سرپرستی محمد به او واگذار شده بود، با عشق و علاقه زائد الوصفی، چهل و دو سال تمام، پروانه وار به گرد شمع وجود وی گشت، و از بذل جان و مال در حراست و حفاظت او دریغ ننمود. در اشعاری که درباره برادرزاده خود سروده، گاهی از او به نام محمد، و گاهی به نام احمد اسم برده است و این خود حاکی از آن است که در آن زمان یکی از نام های معروف وی همان احمد بوده است.

دوران شیرخوارگی پیامبر

نوزاد قریش فقط سه روز از مادر خود شیر خورد، و پس از او، دو زن دیگر به افتخار دایگی پیامبر نائل شده اند:

۱. ثویبه: کنیز ابولهب که چهار ماه او را شیر داد. عمل او، تا آخرین لحظات مورد تقدیر رسول خدا و همسر پاک او خدیجه بود. وی قبلاً حمزه عموی پیامبر را نیز شیر داده بود. پس از بعثت، پیامبر کسی را فرستاد تا او را از ابولهب بخرد. وی امتناع ورزید، اما تا آخر عمر از کمک های پیامبر بهره مند بود. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از جنگ خیبر بر می گشت، از مرگ او آگاه شد و آثار تأثر در چهره مبارکش پدید آمد. از فرزند او سراغ گرفت تا در حق او نیکی کند، ولی خبر یافت که او زودتر از مادر خود فوت کرده است (بحار الانوار، جلد ۱۵ / ۳۸۴؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱ / ۱۱۹).

۲. حلیمه: دختر ابی ذؤیب که از قبیله سعد بن بکر بن هوازن بوده است و فرزندان او عبارت بودند از: عبدالله، انیسه، شیماء؛ آخرین فرزند او از پیامبر اکرم ﷺ پرستاری نیز نموده است. رسم اشراف عرب این بود که فرزندان خود را به دایه ها می سپردند؛ و دایگان معمولاً در بیرون شهرها زندگی می کردند تا کودکان را در هوای صحرا پرورش دهند؛ و رشد و نمو کامل، و استخوان بندی آنها محکم تر شود؛ و ضمناً از بیماری و بای شهر مکه که خطر آن برای نوزادان بیشتر بود مصون بمانند؛ و زبان عربی را در یک منطقه دست نخورده فرا گیرند.



ویرنه نامه

ولادت حضرت محمد و امام صادق



ما در قرآن، نظایر این جریان را درباره مریم (مادر عیسی) می خوانیم: مثلاً می فرماید: وقتی وضع حمل مریم فرا رسید، به درختی پناه برد و (از شدت درد و تنهایی و وحشت از اتهام) از خدا تمنای مرگ کرد. در این موقع صدایی شنید: «غماک مباش، پروردگار تو چشمه آبی زیر پای تو قرار داده و درخت (خشکیده) خرما را تکان ده، خرما می تازه بر تو می ریزد». (لا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبِّي تَحْتِكِ سَرِيًّا وَ هُرِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا. سوره مریم، آیه های ۲۴-۲۵).

اگر چه میان مریم و حلیمه، از نظر مقام و ملکات فاضله، فاصله زیاد است. ولی اگر لیاقت و آراستگی خود مریم، موجب این لطف الهی شده؛ اینجا هم ممکن است مقام و منزلتی که این نوزاد در درگاه خدا دارد، سبب شود که خدمتکار آن حضرت مشمول لطف الهی گردد.

#### بازگشت به آغوش خانواده

دایه مهربان محمد، پنج سال از وی محافظت کرد، و در تربیت و پرورش او کوشید. در طی این مدت زبان عربی فصیح را آموخت، که بعدها حضرتش به این افتخار می کرد. سپس حلیمه او را به مکه آورد، و مدتی نیز آغوش گرم مادر را دید، و تحت سرپرستی جد بزرگوار خود قرار گرفت؛ و یگانه مایه تسلی بازماندگان عبدالله، همان فرزندی بود که از او به یادگار مانده بود (سیره ابن هشام ج ۱ / ۱۶۷).

پیامبر گرامی پنج سال از دوران کودکی خود را، در صحرا در میان قبیله بنی سعد گذراند، دایه او حلیمه می گوید: محمد سه ساله بود که به من گفت چرا برادران خود را در روز نمی بینیم؟ گفتیم: آنها روزها گوسفندان را برای چرا به خارج از آبادی می برند، گفت: من نیز با آنان بیرون می روم. گفتیم دوست داری بیرون بروی؟ گفت آری، فردای آن روز به هنگام خروج فرزندانم، سرمه در چشمان محمد کشیدم، مقداری روغن بر موی او مالیدم و برای حفظ از گزند در گردن او نخی انداختم که در آن مهره یمانی بود، او وقتی به اینکار متوجه شد، فوراً به من گفت نه مادر، آرام باش با من کسی هست که مرا از گزند حفظ می کند. یک چنین سخنی بزرگ از کودکی که سه سال از عمر او نگذشت است نشانه آنست که او مربی غیبی دارد که پیوسته او را با معارف الهی و مکارم اخلاق آشنا می سازد او سخنی را گفت که بزرگان آن روز از درک آن عاجز بوده و پیوسته در پناه سنگ و گل زندگی می کردند.

#### سفری به «یثرب» و مرگ مادر

از روزی که نوعروس عبدالمطلب (آمنه)، شوهر جوان و ارجمند خود را از دست داده بود؛ پیوسته مترصد فرصت بود که به یثرب برود و آرامگاه شوهر خود را از نزدیک زیارت کند، و در ضمن، از خویشان خود در یثرب، دیداری به عمل آورد. با خود فکر کرد که فرصت مناسبی به دست آمده، و فرزند گرامی او بزرگ شده است و می تواند در این راه شریک غم او گردد. آنان با امّ ایمن، بار سفر بستند و راه یثرب را پیش گرفتند و یک ماه تمام در آنجا ماندند. این سفر برای نوزاد قریش، با تألمات روحی توأم بود. زیرا برای نخستین بار دیدگان او به خانه ای افتاد که پدرش در آن جان داده و به خاک سپرده شده بود [خانه ای که قبر حضرت عبدالله در آنجا قرار داشت، تا چندی پیش و قبل از توسعه فلکه مسجدالنبی محفوظ بود ولی اخیراً به بهانه توسعه فلکه، خانه ویران گردید و آثار قبر از بین رفت. و طبعاً مادر او تا آن روز چیزهایی از پدر وی برای او نقل کرده بود.

هنوز موجی از غم و اندوه در روح او حکمفرما بود که ناگهان، حادثه جانگداز دیگری پیش آمد، و امواجی دیگر از حزن و اندوه به وجود آورد. زیرا موقع

در این قسمت دایگان قبیله ی بنی سعد مشهور بودند. آنها در موقع معینی به مکه می آمدند، و هر کدام نوزادی را گرفته همراه خود می بردند. چهار ماه از تولد پیامبر اکرم ﷺ گذشته بود که دایگان قبیله بنی سعد به مکه آمدند و آن سال، قحطی عجیبی بود، از این نظر به کمک اشراف بیش از حد نیازمند بودند.

برخی از تاریخ نویسان می گویند: هیچ یک از دایگان حاضر نشد به محمد شیر دهد، زیرا بیشتر طالب بودند که اطفال غیر یتیم را انتخاب کنند تا از کمکهای پدران آنها بهره مند شوند، و نوعاً از گرفتن طفل یتیم سر باز می زدند. حتی حلیمه این بار از قبول او سر باز زد ولی چون بر اثر ضعف اندام، هیچ کس طفل خود را به او نداد؛ ناچار شد که نوهی عبدالمطلب را بپذیرد و با شوهر خود چنین گفت که: برویم همین طفل یتیم را بگیریم و با دست خالی برنگردیم، شاید لطف الهی شامل حال ما گردد. اتفاقاً حدس او صائب درآمد، از آن لحظه که آماده شد به محمد، آن کودک یتیم، خدمت کند؛ الطاف الهی سراسر زندگی او را فرا گرفت (سیره ابن هشام، ج ۱ / ۱۶۲-۱۶۳).

نخستین قسمت این تاریخ افسانه ای بیش نیست، زیرا عظمت خاندان بنی هاشم و شخصیت مردی مانند عبدالمطلب که جود و احسان، نیکوکاری و دستگیری او از افتادگان، زبانزد خاص و عام بود، سبب می شد که نه تنها دایگان سر باز نزنند بلکه مایه سر و دست شکست دایگان درباره او می گردید. از این جهت این بخش از تاریخ افسانه ای بیش نیست.

علت اینکه او را به دیگر دایگان ندادند، این بود که: نوزاد قریش پستان هیچ یک از زنان شیرده را نگرفت. سرانجام، حلیمه سعديه آمد پستان او را مکید. در این لحظه، وجد و سرور خاندان عبدالمطلب را فرا گرفت (بحارالانوار، ج ۱۵ / ۴۴۲).

عبدالمطلب رو به حلیمه کرد و گفت: از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی سعد. گفت: اسمت چیست؟ جواب داد: حلیمه. عبدالمطلب از اسم و نام قبیله او بسیار مسرور شد و گفت: آفرین آفرین، دو خوی پسندیده و دو خصلت شایسته، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری (بخ بخ سعد و حلم. خصلتان فیهما خیر الدهر و عز الابد یا حلیمه. سیره حلبی، ج ۱ / ۱۰۶).

#### دوران کودکی پیامبر ﷺ

صفحات تاریخ گواهی می دهد که: زندگانی رهبر عالیقدر مسلمانان، از آغاز کودکی تا روزی که برای پیامبری برگزیده شد؛ متضمن یک سلسله حوادث شگفت انگیز است و تمام این حوادث شگفت انگیز، جنبه ی کرامت داشته و همگی گواهی می دهند که حیات و سرگذشت رسول گرامی یک زندگانی عادی نبوده است.

۱. تاریخ نویسان، از قول حلیمه چنین نقل می کنند که او می گوید: آنگاه که من پرورش نوزاد «آمنه» را متکفل شدم؛ در حضور مادر او، خواستم او را شیر دهم. پستان چپ خود را که دارای شیر بود در دهان او نهادم؛ ولی کودک به پستان راست من بیشتر متمایل بود. اما من از روزی که بچه دار شده بودم، شیری در پستان راست خود ندیده بودم. اصرار نوزاد، مرا بر آن داشت که پستان راست بی شیر خود را در دهان او بگذارم. همان دم که کودک، شروع به مکیدن کرد، رگهای خشک آن پراز شیر شد و این پیش آمد موجب تعجب همه حضار گردید (بحارالانوار، ج ۱۵ / ۳۴۵).

۲. باز او می گوید: از روزی که محمد را به خانه خود بردم؛ روز به روز خیر و برکت در خانه ام بیشتر شد، و دارایی و گله ام فزونتر گردید (مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱ / ۲۴).



ویرانه

ولادت حضرت محمد و امام صادق



ملازم خدمت پیامبر ساخت، وی نقل می‌کند روزی در شام میان محمد و بازرگان شامی درباره کلائی اختلافی رخ داد، بازرگان شامی به محمد گفت برای صدق گفتار خود به لات و عزی سوگند یاد کن. پیامبر ﷺ در پاسخ او گفت من هرگز به این دو سوگند یاد نکرده‌ام تو نیز از این دو اعراض بنما در این موقع بازرگان شامی به تصدیق پیامبر ﷺ برخاست و گفت: حق با تو است، آنگاه به میسره گفت: به خدا سوگند، این مرد پیامبر است. (الامام الصادق، محمد حسین مظفر، نجف ج ۲ ص ۱۰۵)

روشن‌ترین گواه بر ایمان و توحید او این است که در مدت چهل سالی که پیامبر در میان مردم زندگی کرد، هرگز دیده نشد که یک بار بر بتی سجده کند، و یا از خط توحید کنار برود، بلکه سالیان درازی پیش از بعثت به غار حرا می‌رفت و در آنجا به اعتکاف و عبادت خدا می‌پرداخت و در همین حالت بود که امین وحی آمد و او را به نبوت و رسالت بشارت داد.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۹۲ «قاصعه» یادآور می‌شود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از لحظه ای که از شیر گرفته شد، تحت زعامت بزرگترین فرشته خداوند متعال قرار گرفت که هدایت و تعلیم او را بر عهده داشت چنانکه می‌فرماید: «و لقد قرن الله من لدن ان كان فطیما اعظم تلک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره». «از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد (دو سال خود را به پایان رسانید) خدا او را با بزرگ‌ترین فرشته همراه ساخت، تا همراه او طرق مکارم اخلاق را بیاموزد، و محاسن اخلاق را بیاموزد». فردی که تحت تربیت چنین فرشته بزرگ قرار گیرد، و پیوسته با او همراه باشد نه تنها از خط توحید کنار نمی‌رود، بلکه از گناه و خطاً و جرم و اشتباه به دور می‌ماند و از هر لغزش عمدی و سهوی مصون و محفوظ خواهد بود. (کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۵۵، بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۱۱)

### پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام امام خمینی رحمته الله علیه

از بعضی از زن های رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما صحبت می‌کرد و ما با او صحبت می‌کردیم، چون وقت نماز حاضر می‌شد، گویی او ما را نمی‌شناخت و ما او را نمی‌شناختیم، برای اشتغالی که به خدا پیدا می‌کرد از هر چیز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تواضعش با بندگان خدا از همه کس بیشتر بود. کراهت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند. وقتی وارد مجلس می‌شد، پایین می‌نشست، روی زمین طعام میل می‌کرد و روی زمین می‌نشست. در سیره آن سرور است که با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می‌فرمود و به دست مبارک، گوسفندان را می‌دوشید و جامه و کفش خود را می‌دوخت و با خادم خود آسیاب می‌کرد و خمیر می‌نمود...»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خدمتگزار مردم بود. با آن که مقامش آن بود ولی خدمتگزار بود، خدمت می‌کرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور بوده است که حتی کفار را هم وقتی که ملاحظه می‌فرمود که این‌ها مسلم (مسلمان) نمی‌شوند، غصه می‌خورد بر آن‌ها که چرا اینها باید مسلم نشوند و بعد به آن شقاوت‌ها و به آن عذاب‌ها برسند. در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه تهمت‌ها و ناسزاها به ایشان می‌گفتند، ولی ایشان از تبلیغ دین اسلام دست بر نمی‌داشت.

برکت وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله برکتی است که در سرتاسر عالم، از اول خلق تا آخر، یک همچو موجود با برکت نیامده است و نخواهد آمد. اشرف موجودات و اکمل انسان‌ها و بزرگترین مربی بشر این وجود مبارک است.

حضرت ابراهیم علیه السلام ولی وقت بود و ولی است برای همه نسل‌ها، و رسول

مراجعت به مکه، مادر عزیز خود را در میان راه، در محلی به نام آبواء از دست داد (سیره حلبی، ج ۱ / ۱۲۵).

این حادثه محمد صلی الله علیه و آله را بیش از پیش، در میان خویشاوندان عزیز و گرمی گردانید، و یگانه گلی که از این گلستان باقی مانده بود، فزون از حد مورد علاقه عبدالمطلب قرار گرفت. از این جهت، او را از تمام فرزندان خود بیشتر دوست می‌داشت و بر همه مقدم می‌شمرد.

در اطراف کعبه، برای فرمانروای قریش (عبدالمطلب) بساطی پهن می‌کردند. سران قریش و فرزندان او در کنار بساط حلقه می‌زدند، هر موقع چشم او به یادگار «عبدالله» می‌افتاد، دستور می‌داد که راه را باز کنند تا یگانه بازمانده عبدالله را روی بساطی که نشسته است بنشانند (سیره ابن هشام، ج ۱ / ۱۶۸). قرآن مجید، دوره یتیمی پیامبر را در سوره الضحی یاد آور می‌شود و می‌گوید: «الم یجدک یتیمًا فآوی (سوره الضحی ۶ / ۶)؛ مگر تو را یتیم نیافت و پناه نداد؟» حکمت یتیم گشتن نوزاد قریش، برای ما چندان روشن نیست. همین قدر می‌دانیم که سیل خروشان حوادث بی حکمت نیست، ولی با این وضع می‌توان حدس زد که خدا خواست رهبر جهانیان، پیشوای بشر، پیش از آنکه زمام امور را به دست بگیرد و رهبری خود را آغاز کند، شیرینی و تلخی روزگار را بچشد و در نشیب و فراز زندگی قرار گیرد؛ تا روحی بزرگ و روانی بردبار و شکیب‌پیدا کند، و تجربیاتی از سختی‌ها بیندوزد، و خود را برای مواجهه با یک سلسله از شدائد، سختی‌ها، محرومیت‌ها و دربدری‌ها، آماده سازد.

خدای او خواست طاعت کسی بر گردن او نباشد؛ و از نخستین روزهای زندگی حرّ و آزاد بار آید، و مانند مردان خود ساخته موجبات پیشرفت و ترقی و تعالی خود را به دست خویش فراهم سازد، تا روشن گردد که نبوغ، نبوغ بشری نیست و پدر و مادر در سرنوشت او دخالتی نداشتند و عظمت و بزرگی او از منبع وحی سرچشمه گرفته است.

### مرگ عبدالمطلب

حوادث جانگداز جهان، پیوسته در مسیر زندگانی انسان خودنمایی می‌کنند و مانند امواج کوه پیکر دریا، یکی پس از دیگری سر برداشته و کشتی زندگی او را مورد هدف قرار می‌دهند، و ضربات شکننده خود را بر روح و روان آدمیزاد وارد می‌سازند. هنوز امواجی از اندوه، در دل پیامبر حکومت می‌کرد، که برای بار سوم، با مصیبت بزرگتری مواجه گردید. هنوز هشت بهار بیشتر از عمر او نگذشته بود، که سرپرست و جدّ بزرگوار خود (عبدالمطلب) را از دست داد. مرگ «عبدالمطلب» آن چنان روح وی را فشرده که در روز مرگ او، تالب قبر اشک ریخت، و هیچ‌گاه او را فراموش نمی‌کرد (یعقوبی در تاریخ خود ج ۲ ص ۷ و ۸ پیرامون سیره عبدالمطلب و اینکه او یک فرد خدا پرست بود نه بت پرست، سخن گفته و یادآور شده که بسیاری از دستوره‌های او در اسلام امضا شده است).

ابن سعد در طبقات خود نقل می‌کند در سفری که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه عموی خود به شام رفت، در نیمه راه راهبی به نام بحیرا او را دید و علائم نبوت را در او دریافت، سپس رو به او کرده، گفت: تو را به تنهائی به نام لات و عزی سوگند می‌دهم آنچه از تو می‌پرسم پاسخ بگو، پیامبر پیش از پرسش او به وی گفت: منفورترین چیزها نزد من همین دو بت است که تو به آن سوگند یاد کردی، در این موقع راهب شیوه سوگند را دگرگون کرد و گفت تو را به خدا سوگند می‌دهم، از آنچه می‌پرسم پاسخ بده پیامبر فرمود: هر چه که می‌خواهی بپرس. (بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۱۰)

باز ابن سعد در طبقات خود می‌نویسد: روزگاری که محمد، اداره امور بازرگانی خدیجه را پذیرفت و قرار شد که با اموال او بازرگانی کند میسره غلام خود را



ویژه نامه

ولادت حضرت محمد و امام صادق



### ارتباط امام با همه گروه ها

سیره امام صادق علیه السلام بر آن بود که با مسلمانان، بدون توجه به فرقه و مذهبشان در ارتباط باشد. در این باره، نیز روایت های بسیاری وجود دارد. ابوجعفر محمد بن معروف هلالی می گوید: در ۱۲۸ سالگی به حیره (مکانی نزدیک کوفه) رفتم و در هنگام خلافت سفاح به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم. مردم سه روز پی در پی نزد ایشان ازدحام کردند و من نتوانستم به محضر آن حضرت برسم. در روز چهارم که مقداری اطراف امام خلوت شده بود، مرا دیدند. و نزد خود فرا خواندند و به سمت مرقد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتند. من نیز از او پیروی کردم. (دلائل الامامة، ص ۱۱۵)

اسماعیل بن مهران می گوید: نزد ابوعبدالله امام صادق علیه السلام بودم. سپس با او وداع کردم. آن سال به حج آمده بودم. چون خارج شدم، برگشتم تا سؤالی بپرسم. منزل او را پراز مردم دیدم. (الدمعة الساکبة، ج ۶، ص ۳۹۱) محمد بن سنان می گوید: مفضل بن عمر گفت که من روزی به هنگام عصر در مسجد پیامبر بین قبر و منبر نشسته بودم که ابن ابی العوجاء وارد شد. با او در زمینه مسائل اعتقادی به بحث پرداختم و افکار شرك آلود او مرا به شدت ناراحت ساخت؛ به او گفتم: ای دشمن خدا! آیا در دین خدا الحاد و کفر پیشه کرده ای؟ و باری تعالی را که خالق توست، انکار نموده ای؟

ابن ابی العوجاء پاسخ داد: ای شخص! اگر اهل کلام هستی با تو سخن گفتیم. پس اگر دلیلی بیاوری، از تو پیروی می کنیم و اگر اهل کلام نیستی، پس سخنی برای تو نیست. اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی که او چنین با ما سخن نمی گوید و با ما به این صورت مجادله نمی کند. او سخنان بیشتری از آنچه تو شنیدی می شنود، ولی در خطاب او فحش نیست و در جواب ما تعدی نمی کند. همانا او بردبار و عاقل و باوقار است و بدخلقی بر او عارض نمی شود. (بحار الانوار، ج ۳، ص ۵۷)

از این حدیث برمی آید که امام صادق علیه السلام رفتار محترمانه ای با مخالفان داشته و در مناظره و بحث، هیچ گاه موازین اخلاقی را فراموش نمی کرد.

### منبع:

إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملی

اصول کافی، کلینی

امالی، شیخ صدوق

الامام الصادق، محمد حسین مظفر

الامتاع، مقریزی

انسان العیون فی سیره الامین و المأمون، حلبی، علی بن ابراهیم

بحار الانوار، محمد باقر مجلسی

تاریخ، یعقوبی

الدمعة الساکبة، بهبهانی

سیره، ابن هشام

سیره امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت، سعید بابائی

صحیح، بخاری

کشف الغمه، اربلی

کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق

مشکوة الانوار، محمد باقر مجلسی

مفاتیح الغیب، رازی

مناقب، ابن شهر آشوب

وسائل الشیعة، حر عاملی

اکرم، ولی اعظم است و ولی است برای همه عالم و از راه این ها باید رسید به آنجا که باید رسید.

### سیمای نبوی در کلام رهبری

نبی مکرم اسلام، جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتصال به غیب، و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها حتی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده، طراز اول و بی نظیر است. یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی نظیر، در صدر سلسله انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظف شده ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم.

ما باید به پیامبر اقتدا و تأسی کنیم، نه فقط در چند رکعت نماز خواندن؛ در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و معامله مان هم باید به او اقتدا کنیم، پس باید او را بشناسیم.

خدای متعال، شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را به دوش حمل کند.

امام جعفر صادق علیه السلام منادی وحدت

پسر وهب می گوید به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ما با برادران اهل سنت از خویشاوندان و معاشران خود چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: به امامان خودتان که از آنان پیروی می کنید بنگرید پس هر طور با آنان برخورد می کنند شما هم همان گونه عمل کنید.

بعد فرمود: به خدا قسم پیشوایان شما از بیماران آنان عیادت می کنند، و در تشییع جنازه آنان حاضر می شوند، به نفع آنان و علیه آنان شهادت می دهند و امانت را به آنان برمی گردانند. (وسائل الشیعة، جلد ۸، صفحه ۳۹۹)

### شرکت در اجتماع

امام صادق علیه السلام دوست نداشت که شیعیان، دیگر برادران دینی خود را که اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، ترك گفته و منزوی شوند؛ زیرا در این صورت، زبان فراوان بر آنان وارد می شد؛ از جمله شناخته بودن نزد مردم و پیدایش نفرت بین گروه های مختلف جامعه را می توان نمونه هایی از زبان های انزوای شیعیان دانست.

از آن گذشته، هم نشینی با اهل سنت، زمینه پذیرش حقایق و آگاه شدن آنان به فضایل اهل بیت علیهم السلام را به همراه داشت. امام صادق علیه السلام با دانشمندان اهل سنت روابط نیکی داشتند و جز در موارد بسیار ضروری در برابر آنان موضع نمی گرفتند.

امام در روایتی طولانی، سفارش هایی به شیعیان می فرماید و از عبدالاعلی یکی از یاران نزدیک خود می خواهند که سفارش هایش را به مردم برساند. از جمله می فرماید: ای عبدالاعلی، به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو خدای رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خود جلب کند. احادیثی را به آنان بگویند که می شناسند و آنچه را نمی پسندند، از آنها بپوشانید. (ترجمه اصول کافی، ج ۳، ص ۳۱۵)

### توصیه به ترك اعمال تنشی از توسط اصحاب

امام صادق علیه السلام دوست داشت شیعیان و به ویژه بزرگان شیعه در جامعه از جایگاه اجتماعی والایی برخوردار باشند و به دلیل برخی اقدامات (هرچند حلال) شخصیت خود را خدشه دار نسازند.

در این زمینه، روایت های زیادی وارد شده است؛ به عنوان مثال مثال، امام صادق علیه السلام می فرماید: ای گروه شیعیان! شما منسوب به ما هستید. پس برای ما زینت باشید و هرگز برای ما عیب و نقص به شمار نیایید. (محمد باقر مجلسی، مشکوة الانوار، ص ۶۷)

